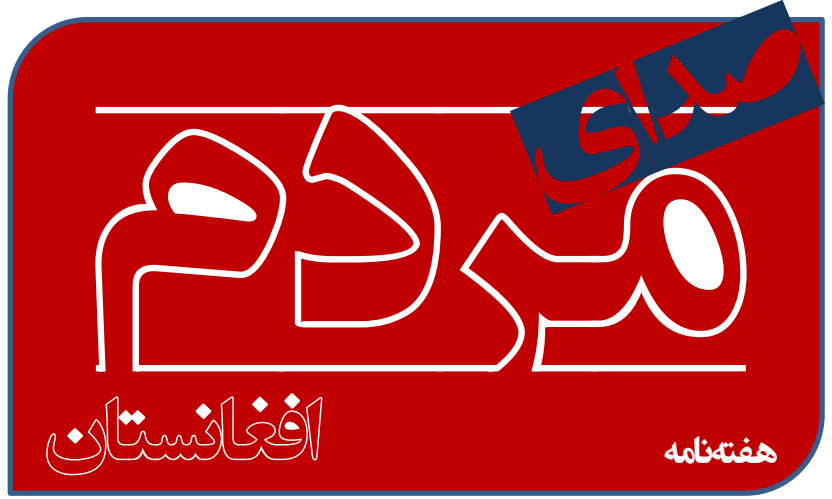


رؤسای جمهور آمریکا و روسیه در اولین دیدار پس از انتخاب ترامپ به سمت ریاست‌جمهوری، از لزوم عملیاتی بودن نتایج مذاکرات خود سخن گفتند. ولادیمیر پوتین رئیس‌جمهور روسیه در حاشیه اجلاس گروه ۲۰ در هامبورگ، با دونالد ترامپ همتای آمریکایی خود دیداری دوجانبه داشت. ترامپ در این دیدار که اولین نشست با همتای روسی پس از انتخاب به عنوان رئیس‌جمهور آمریکا بود، گفت: «ما در انتظار وقوع اتفاقات مثبت برای روسیه و آمریکا هستیم. بودن در کنار شما برای من افتخار است.»

رئیس‌جمهور روسیه همچنین ابراز امیدواری کرد که در گفت‌وگوی رو در رو با ترامپ، مسائل دوجانبه و بین‌المللی مورد بحث قرار گیرد و نتایج عملی حاصل شود. رکس تیلرسون وزیر خارجه آمریکا و سرگی لاوروف همتای روس وی نیز در اتاق محل برگزاری این دیدار حضور داشتند.

سال چهارم، یکشنبه، ۱۸ سرطان، ۱۳۹۶ هجری خورشیدی، ۹ جولای ۲۰۱۷

شماره ۱۳۹



نیم‌نگاهی به چگونگی تطبیق عدالت در شاروالی کابل



محمد فاروق

کارگران ریاست‌تنظیف در آفتاب سوزان تابستان و سرمای کشنده زمستان مصروف پاک‌کاری شهر هستند، کارگران سرسبزی و ریاست حفظ و مراقبت کار نیز به همین‌گونه مصروف وظایف شان هستند، اما همین طبقه‌ی زحمت‌کش که شرایط زندگی به‌تر را برای شهروندان فراهم می‌سازد، کم‌ترین معاش یعنی «۵۰۰۰ افغانی» را در هر ماه دریافت می‌کند. در حالی‌که معاش ماهوار شخص شهردار ماهانه مبلغ «۳۰۴۰۰۰ افغانی»، معاش ماهانه‌ی معینان «۲۸۴۰۰۰ افغانی»، معاش رییسان که جدیدن توسط شهردار فعلی گماشته شده اند ماهانه «۲۶۰۰۰۰ افغانی»، معاش معاونین رییسان که جدیدن توسط شهردار گماشته شده اند ماهانه «۲۵۰۰۰۰ افغانی»، معاش ماهانه‌ی مشاورین شهردار «۱۶۰۰۰۰ افغانی» و مشاورین رییسان ماهانه «۱۵۰۰۰۰ افغانی» معاش دریافت می‌کنند.

۲

درگیری میان طالبان هوادار ملا هیبت‌الله و ملا رسول در بادغیس

مسئولان محلی در ولایت شمال‌غربی بادغیس از درگیری میان جنگ‌جویان مربوط به گروه ملا هیبت‌الله آخندزاده و ملا رسول خبر می‌دهند.

این درگیری پس از چاشت روز جمعه در ولسوالی چوند میان هر دو گروه اتفاق افتیده و تلفاتی نیز در پی داشته‌است. ظاهر بهانه، سخن‌گوی والی بادغیس می‌گوید به اساس معلومات نخستین هفت نفر از جنگ‌جویان کشته و شش تن دیگر آنان زخمی گردیده‌اند. به گفته‌ی آقای بهانه، از هفت طالب کشته‌شده، چهار نفر آنان جنگ‌جویان هوادار ملا هیبت‌الله آخندزاده و سه تن دیگرشان مربوط به گروه ملا رسول هستند.

در همین حال به گفته‌ی او، در میان زخمیان نیز چهار تن شان از گروه ملا هیبت‌الله آخندزاده و دو نفر دیگر آنان مربوط به گروه ملا رسول هستند. گروه طالبان امارت اسلامی ملا هیبت‌الله و شاخه‌ی انشعابی ملا رسول تا به حال در مورد این درگیری هیچ‌گونه اظهار نظری نکرده‌اند. افراد مربوط به ملا رسول از حدود سه سال به این طرف و پس از اعلام خبر مرگ ملا عمر نخستین رهبر طالبان، در آغاز با ملا اختر محمد منصور و سپس در پی کشته‌شدن دومین رهبر طالبان، با ملا هیبت‌الله درگیری‌هایی دارند. پس از مرگ ملا عمر، در آغاز درگیری‌هایی در بخش‌های مختلف افغانستان میان هواداران دوطرف جریان داشت اما اکنون تنها در بخش‌های غربی و در ولسوالی‌هایی چون هرات و بادغیس این اتفاق رخ می‌دهد.

غنی: قضیه دوستم باید یک طرفه شود

ریاست‌جمهوری افغانستان از نهادهای عدلی و قضایی و دادستانی کل کشور خواسته است که پرونده جنرال دوستم را هر چه زودتر یک طرفه کنند.

ارگ می‌گوید: «موضوع معاون اول رییس‌جمهور یک قضیه حقوقی است و خواهش ما از نهادهای عدلی قضایی و به خصوص دادستانی این است که هر چه زودتر این قضیه را یک طرف کنند، هرگاه وی مجرم شناخته شود به ارگان‌های عدلی قضایی مربوط می‌شود که بررسی کنند و هرگاه جنرال دوستم بیگناه ثابت می‌شود، می‌آید و به کارش ادامه می‌دهد.»

ریاست‌جمهوری پس از تشکیل ائتلاف احزاب جمعیت، جنبش و وحدت مردم افغانستان تلاش‌های جدی را برای کشاندن دوستم به تیم رییس‌جمهوری آغاز کرده است. نجیب‌الله آزاد معاون سخنگوی رییس‌جمهور گفته که اگر در این بررسی‌ها عبدالرشید دوستم بی‌گناه ثابت شود، به کارش ادامه می‌دهد.

بشیر احمد ته‌یج سخنگوی حزب جنبش ملی افغانستان گفت، نهادهای عدلی و قضایی باید در باره این اتهامات تصمیم سیاسی اتخاذ نکنند.

او افزود که اتهاماتی که بر معاون صاحب‌وارد شده ما از اساس آن را کرده ایم و باز هم رد می‌کنیم، می‌خواهیم که دادستانی و محاکم فیصله سیاسی نکنند و در این قضیه برخورد سیاسی نکنند.

آقای ته‌یج همچنان می‌گوید، معاون اول رییس‌جمهور به دلیل نارضایتی مبنی بر نپرداختن به طرح‌ها و ندادن صلاحیت به وی، به دفتر کارش اش حضور نیافته است.

مثلث طلایی و نقش سازمان‌های جاسوسی در ترافیک مواد مخدر

مبارک‌شاه حیدری



سه دهه پیش «برما، تایلند و لاتوس» مرکز مواد مخدر دنیا بود، که از آن بنام مثلث طلایی یاد می‌کرد اما بعد از آن به مدت ده سال پاکستان مرکز مواد مخدر پنداشته می‌شد، وقتی روس‌ها از افغانستان خارج شدند، کشت این مواد در افغانستان گسترش یافت و در زمان حاکمیت طالبان کشت تریاک سراسری شد.

مثلث طلایی یا مثلث قاچاق مواد مخدر: پرونده‌ی قاچاق مواد مخدر افغانستان در آسیای مرکزی ارتباط تنگاتنگی به عملیات مخفی سازمان سیا یا سازمان جاسوسی آمریکا دارد، قبل از مداخله‌ی شوروی در افغانستان تولید

تریاک در پاکستان و افغانستان فقط مصرف منطقی را تأمین می‌کرد و تولید هیروئین محلی، بازار خارجی نداشت. در این رابطه تحقیق «آلفرد مک کوی» نشان می‌دهد که دو سال بعد از عملیات مخوف سیا علیه شوروی در افغانستان، مناطق مرزی افغانستان و پاکستان به بزرگ‌ترین تولیدکننده‌ی هیروئین در جهان تبدیل شد. این تولیدات بیش‌تر از نصف مصرف داخلی ایالات متحده‌ی آمریکا را تأمین می‌کرد، تعداد معتادان هیروئین در پاکستان ناچیز بود، ناگهان به‌طور سرسام‌آوری افزایش یافت، در سال ۱۹۸۵م به مرز یک میلیون و دو صد هزار نفر رسید که در جهان بی‌سابقه بود.

خودکامگی ارگ و چالش بحران اعتماد

نسیم نظری



درونی مناسب‌تر از قبل به سراغ حکومت آمد، که مدیریت و کنترل آن لانه‌های بی‌ثباتی کار بسیار دشوار و طاقت‌فرسا است.

آن‌چه سردمداران نشسته در کاخ ریاست‌جمهوری و تخت‌قصر سپیدار در دوران مبارزات انتخاباتی شان به آن‌ها به عنوان مهم‌ترین مکانیسم قدرت‌سازی ملی و ایجاد وفاق ملی در چارچوب قوانین موضوعه و سازگارهای برخاسته از متن معاهدات حقوقی اشاره می‌نمودند و چنین تصویر می‌کرد که با ایجاد و عملی کردن پلان‌های مطروحه می‌توان کشتی شکست خورده‌ی حاکمیت ملی و اقتدار قانونی را در کشور به ساحل نجات رساند، نه تنها که جامعه‌ی عمل‌نویس بل که زمینه‌ساز هسته‌های متین بی‌عدالتی و خودکامگی‌های بی‌شرمانه نیز گردید.

با روی کار آمدن حکومت وحدت ملی انتظار می‌رفت بحران‌های سیاسی و چالش‌های نامنی در کشور کاهش پیدا کند، مسیر برای یک گفتمان ملی جهت تطبیق برنامه‌های کلان‌کشوری فراهم شود و فاصله میان حکومت و مردم به حد اقل برسد. اما برخلاف این انتظارات حکومت جدید با هویت سیاسی نسبتاً ناشناخته در بستر قوانین حاکم و مقوله‌های سیاست افغانستان، نتوانست بحران‌ها را مدیریت کند و مشکلات فراروی دولت‌سازی ملی را در کشور از بین ببرد. به رغم برخی تلاش‌های بی‌نتیجه توسط سران حکومت و بازی کردن با سرنوشت انسان افغانی نه تنها فاصله‌های ساختاری و مفهومی میان حاکمیت و مردم از میان نرفت، بل که بحران‌های کلان‌تر و چالش‌های هولناک‌تر با انسجام



گپ مردم

وعده‌های پوشالی و اتهامات مشکوک؛ چه چیزی در جریان است؟

احساس

در روزهای که گذشت، بازار وعده و اتهام بیش‌تر از هر زمانی دیگر گرم بود. «حزب اسلامی» به رهبری گلبدین حکمتیار، ائتلاف تازه تأسیس «شورای ائتلاف برای نجات افغانستان» را به‌تفاق افگنی و موضع‌گیری‌های خلاف منافع ملی متهم کرد و با روی کرد هشدارآمیز اعلام نمود که به زودی رهبری این حزب، ائتلاف بزرگ سیاسی را با اشتراک چهره‌های ملی سامان خواهد داد. اعضای ارشد «شورای ائتلاف برای نجات افغانستان» حکومت را به بی‌پروایی در برابر سرنوشت مردم و رفتارهای فراقانونی و انحصارگرایانه متهم کردند و وعده داد که ائتلاف جدید، برای اصلاح حکومت تلاش خواهد کرد. ارگ ریاست‌جمهوری در یک موضع‌گیری غیررسمی اما جدی و معنی‌دار، حرف از تاریخ انقضای تعدادی از جریان‌ها و شخصیت‌های سیاسی زد و از ایستادگی در برابر مافیای قدرت و باج‌گیران سیاسی خبر داد. محمدشرف غنی رییس حکومت وحدت ملی در جریان سخنرانی در ارگ ریاست‌جمهوری با تعدادی از جوانان و نهادهای مدنی، تلویحاً از به‌انزواکشاندن تیکه‌داران سیاسی توسط حکومت وحدت ملی حرف زد و بر تطبیق برنامه‌های جوان‌سازی، اصلاحات اداری، مبارزه با فساد و دیگر برنامه‌های انکشافی تأکید کرد. در این میان اما ریاست‌اجرایی حکومت وحدت ملی در واکنش به اتفاقات اخیر سیاسی موضع متفاوت داشته است، دکتر عبدالله با روی‌کرد نرم و مصلحت‌آمیز، گفته است، که سیاسیون مصلحت مردم و منافع ملی کشور را در نظر بگیرند. آقای عبدالله سه‌شنبه‌ای هفته‌ی گذشته، در جریان سخنرانی در نشست تحت عنوان «اوضاع امنیتی کابل و راه بیرون رفت از آن» هرچند که به صورت مشخص از شکل‌گیری ائتلاف جدید نام نبرد، اما گفت که انتظار دارد سیاسیون و افراد تأثیرگذار افغانستان خواست‌های شان را از طریق راه‌های قانونی با مسوولان حکومت در میان بگذارند تا به خواست‌های آنان رسیدگی شود. این واکنش‌ها و موضع‌گیری‌های سیاسی در حالی صورت می‌گیرد که چندی پیش بعد از سه حمله‌ی انتحاری در مراسم تدفین «سالم ایزدیار»، تعدادی از احزاب و شخصیت‌های سیاسی مخالف حکومت وحدت ملی، حکومت و به ویژه شورای امنیت ملی را مسوول درجه اول حملات تروریستی دانستند.

در گرویدار این اتهامات و بی‌اعتمادی‌ها، یک مسئله اما واضح و روشن است، این که بی‌اعتمادی در تمامی لایه‌ها و سطوح سیاسی اجتماعی در کشور به اوج خود رسیده است. در شانزده سال پسین هیچ‌گامی فضای سیاسی تا این حد مسموم نشده بود. در چنین یک وضعیتی آن‌چه به شدت به آن نیاز داریم جستجوی یک راه‌هایی بخش است، راه که در آن بتوانیم منفعت عمومی را مطرح کنیم و با هم دیگر بر سر آن به چانه‌زنی و گفت‌وگوی منطقی و روشمند بپردازیم، زیرا تا وقتی که منفعت عمومی بر مبنای یک گفت‌وگو علمی تعریف نشود و حول آن بحث‌های دقیق صورت نگیرد، راهی از چنین وضعیتی مسموم و رقت‌انگیز ناممکن به نظر می‌رسد. در این میان آن‌چه بیش‌تر از هر چیزی برای جامعه‌ی ما حیاتی بوده می‌تواند، داشتن یک نگاه معطوف به آینده و عقلانیت ارتباطی در جامعه است. عقلانیت ارتباطی که در قلمرو آن همه بیاید و یک‌جا شود. بخاطر آنکه منفعت و خیر عمومی در فرایند چنین یک ارتباطی مفهوم پیدا می‌کند، اساس در خلاء یک نگاه استراتژیک و عقلانیت ارتباطی است که در جامعه پاره‌ای از عوام‌فریبان بر عموم مردم چیره می‌شوند و ثبات سیاسی از بین می‌رود. بنابراین تنها راه بیرون رفت از چنین بحرانی، عقلانیت در رفتار اجتماعی سیاسی شهروندان است، چیزی که باعث می‌شود در سایه‌ی آن امکان انتقاد عمل‌کرد و گفته‌های سیاست‌مداران بوجود بیاید و نگاه انسانی به سیاست و قدرت شکل بگیرد. وقتی در جامعه‌ای شرایط گفت‌وگو مطلوب فراهم باشد و شهروندان بتوانند به خودکامی و حرکت‌های پوپولیستی حکومت و چهره‌های سیاسی نه بگویند، آن وقت است که دست خودکامه‌ها و عوام‌فریبان از منابع قدرت کوتاه می‌شوند و ثبات سیاسی بوجود می‌آید. لذا اگر مردم افغانستان واقعاً به دنبال مهار وضعیت شکننده‌ی کنونی است باید با چنین روی‌کردی در برابر عوام‌فریبان و خودکامه‌ها بیایند و فضای اتهام و تهدید را از بین ببرند، تا به ثبات سیاسی اجتماعی برسیم.

افتتاحِ شاروالی کابل؛ از دست‌رخوانِ رنگین ریس تا نان خشکِ کارگر

دریافت می‌کند. در حالی که معاش‌ماوار شخص شهردار ماهانه مبلغ «۳۰۴۰۰۰ افغانی»، معاش ماهانه‌ی معینان «۲۸۴۰۰۰ افغانی»، معاش رییسان که جدیداً توسط شهردار فعلی گماشته شده اند ماهانه «۲۶۰۰۰۰ افغانی»، معاش معاونین رییسان که جدیداً توسط شهردار گماشته شده اند ماهانه «۲۵۰۰۰۰ افغانی»، معاش ماهانه‌ی مشاورین شهردار «۱۶۰۰۰۰ افغانی» و مشاورین رییسان ماهانه «۱۵۰۰۰۰ افغانی» معاش دریافت می‌کنند.

در حالی که رییسان که دارای تجربه‌ی کافی می‌باشند، چون با شهردار موجود از گذشته‌ها روابط نداشته اند ماهانه مبلغ حدود «۴۰۰۰۰ افغانی» معاش دریافت می‌کنند و این گروه روسا اکثر از کار برکنار شده و یا هم در حال برکناری هستند. معاش کارمندان و انجیران ماهانه حدود مبلغ «۱۲۰۰۰۰ افغانی» گفته شده است؛ اما آنانی که مسوولیت مستقیم نظیف شهر را به دوش دارند و آنانی که در سرسبزی، احداث و ترمیم سرک‌ها مصروف هستند، ماهانه حدود «۵۰۰۰۰ افغانی» معاش دریافت می‌کنند. هرگاه تعداد اعضای خانواده‌ی یک نفر کارگر «پنج نفر» باشند و در خانه‌ی کرایه‌ی زندگی کند، آیا مبلغ متذکره مصارف یک ماهه‌ای زندگی وی را تکافو خواهد کرد؟ یقیناً جواب منفی است. پس کارگران چگونه می‌توانند با معاش ناچیز زندگی یک ماهه‌ی شان را سپری و خدمات برای شهرنشین‌ها عرضه بدارند، در حالی که هیأت رهبری شهرداری و مشاورین این ارگان از معاش خیلی بالایی استفاده می‌برند.

این مدیران تازه به قدرت رسیده و اما بی‌تجربه، در مدت یک سال نتوانسته اند در وضعیت شهر تغییراتی اندکی وارد کنند، زباله‌ها در تمام شهر انبار شده است، سرک‌های عمومی و فرعی شهر کابل در وضعیت خیلی خراب قرار دارد، هیچ سرک جدیدی احداث نشده است، وضعیت سرسبزی شهر و پارک‌های تفریحی کاملن وخیم دیده می‌شود، تمامی مواد فاضله در جوی‌های عمومی کوچه‌های شهر می‌ریزد و آلودگی هوای شهر را چند برابر کرده است و هیچ پلان که بتواند زیرساخت‌های شهر را در دراز مدت معیاری نماید و سیستم شهری را استندرد و مدرن سازد وجود ندارد؛ از طرف دیگر در کنار تمامی این بی‌برنامگی‌ها، این زر اندوز، شهرداری را به شرکت ساختمانی شخصی تبدیل نموده، با سایر کارمندان و کارگران برخورد ارباب رعیتی دارند.

با این حال سوالی که مطرح می‌شود این است؛ رهبران حکومت وحدت ملی در ایام کمپاین‌های انتخاباتی از تغییر مثبت در دست‌رخوان مردم و از عدم برتری یک قوم بر قوم دیگر و یک شهروند بر شهروند دیگر و از آزادی، عدالت، برابری ملیت‌ها، اقوام و افراد این کشور سخن می‌گفتند، آیا مدیران و کارگذاران قدرت سیاسی کشور تمام آن شعارها را فراموش نموده اند؟

شرایط به گونه‌ی است که حتی از شنیدن واژه‌های چون عدالت، برابری انسان‌ها، دموکراسی و غیره موی براندام انسان این سرزمین راست می‌گردد. شریط حاکم در کشور با گذشت هر روز بد و بدتر می‌شود، کارگران تا زمانی که زنده هستند، مصروف کار هستند. این کارگران مجبور اند به خاطر بقای شان انرژی شان را به فروش برسانند، انرژی این کارگران مانند هر امتعه و کالای تجارتي دیگر در بازار، به فروش می‌رسد. تنها آزادی که کارگران در قلمرو این نظام دارند فروش آزادانه‌ی انرژی شان است، از آن‌جایی که بی‌کاری به اوج‌اش رسیده، کارگران ناگزیرند با مزد خیلی ناچیز یعنی «۵۰۰۰ افغانی» در یک ماه حاضر به انجام کارهای سنگین و طاقت‌فرسا شوند. این پروسه‌ی ظالمانه تا زمانی ادامه خواهد یافت که کارگران از شکوه و شکایت و مبارزه‌ی انفرادی دست بکشند و در اتحادیه‌های صنفی شان جمع شوند، بعد در انجمن کارگری و نهایتاً در همکاری با نهادهای مدافع حقوق کارگران برای احقاق حقوق از دست رفته‌ی شان مبارزه کنند.

در این‌جا نکته‌ی در خور توجه این است، با وجود این که چالش‌های از این دست در تمامی ارگان‌ها و سکتورهای دولتی وجود دارد، اما شدت تفاوت معاش‌ماوار مأمور و رییس، نظر به حجم کار طاقت‌فرسای که در ریاست‌شاروالی کابل و دیگر شهرها وجود دارند، در هیچ اداره‌ی به این اندازه نیست. رییس فعلی شاروالی کابل در کنار این که از صلاحیت و وظیفوی‌اش سوءاستفاده می‌کند و در حال جابجایی حلقه‌ی مافیایی خود در ریاست‌ها و ارگان‌های شاروالی کابل است، با دست‌برد به قانون تفاوت معاشات‌ماوار کارمندان این ریاست را چندبرابر کرده است. با این حال اگر واقعاً سران حکومت به دنبال مبارزه با فساد است باید جلو این افسارگسیختگی شاروال کابل را بگیرد.

این مدیران تازه به قدرت رسیده و اما بی‌تجربه، در مدت یک سال نتوانسته اند در وضعیت شهر تغییراتی اندکی وارد کنند، زباله‌ها در

تمام شهر انبار شده است، سرک‌های عمومی و فرعی شهر کابل در وضعیت خیلی خراب قرار دارد، هیچ سرک جدیدی احداث نشده است،

وضعیت سرسبزی شهر و پارک‌های تفریحی کاملن وخیم دیده می‌شود، تمامی مواد فاضله در جوی‌های عمومی کوچه‌های شهر می‌ریزد

و آلودگی هوای شهر را چند برابر کرده است و هیچ پلان که بتواند زیرساخت‌های شهر را در دراز مدت معیاری نماید و سیستم شهری

را استندرد و مدرن سازد وجود ندارد؛ از طرف دیگر در کنار تمامی این بی‌برنامگی‌ها، این زر اندوز، شهرداری را به شرکت ساختمانی

شخصی تبدیل نموده، با سایر کارمندان و کارگران برخورد ارباب رعیتی دارند.

برگی از تاریخ

نمونه‌های از استبداد شرقی

"در یک روز پاییزی، شاه غلام‌نبی خان را برای گردش دعوت می‌کند. غلام‌نبی خان همراه با برادر و دو پسر عمویش به کاخ دل‌کشا می‌رود. در بیرون کاخ، سربازان گارد شاهی صف کشیده اند و شاه در داخل کاخ است، وقتی که غلام‌نبی خان و همراهان‌اش به آن‌جا می‌رسند، به آنان گفته می‌شود که شاه همین لحظه بیرون خواهد آمد. غلام‌نبی خان و همراهان‌اش همان‌جا می‌ایستند. لختی بعد، شاه ظاهر می‌شود و از زین‌ها پایین می‌آید. او کنار خودرو اش می‌ایستد؛ چنان‌که خودرو در بین او و غلام‌نبی خان حایل است. غلام‌نبی خان و همراهان‌اش، به شاه سلام و تعظیم می‌کنند. و اما شاه، بی آن‌که به سلام و تعظیم آنان پاسخی دهد، می‌گوید: «خوب، غلام‌نبی خان، افغانستان در حق شما چه بدی کرده است که شما در حق آن خیانت می‌کنید؟»

غلام‌نبی خان جواب می‌دهد: «افغانستان خاین را می‌شناسد!» رنگ از رخ شاه می‌پرد و اعضایش به لرزه در می‌آید. محمدنادر، پس از آن که بر تخت می‌نشیند، دیگر آن مرد خوش سیمای گذشته نیست. چهره‌اش عیوس شده و بین دو آبرویش گره افتاده است. خشم و کینه در سیمایش خوانده می‌شوند.

نادرشاه، به گارد محافظ خودش دستور می‌دهد: «بزنیدش!» سپاهیان مرد را به زمین می‌اندازند. در این حال، برادر و آموزگاران او، با عجز و ناتوانی، به این صحنه‌ی هول‌ناک و جان‌گداز می‌نگرند. غلام‌نبی خان، دست‌مالی از جیب‌اش می‌کشد و در دهن خودش فرو می‌برد تا در زیر ضربه‌های سربازان، ناله‌اش برنیاید. شاه این صحنه را تماشا می‌کند و هم‌چنان از خشم می‌لرزد. و بعد، ناگهان، فریاد می‌کشد: «بزنید تا بمیرد!» روبه‌رو شدن محمدنادرشاه با حبیب‌الله کلکانی نیز، جذاب و هیجان‌آفرین است. در این صحنه، شاه را می‌بینیم که در خانه‌ی فتح‌محمد خان امین‌العسس اقامت دارد؛ زیرا ارگ شاهی را لشکریان قومی سمت جنوبی تاراج کرده اند. و برای زندگی شاه مساعد نیست. به او خبر می‌دهند که حبیب‌الله را آورده اند. دستور می‌دهد که او را به درون اتاق بیاورند. حبیب‌الله داخل می‌شود. پیراهن و تنبان به تن دارد و یک شال خشن و درشت‌سکری را بر شانه انداخته است. او به شاه سلام می‌دهد. هیچ‌کس از حاضران حرکتی نمی‌کند. هیچ‌کس سخنی نمی‌گوید. شاه سرش را بلند می‌کند و حبیب‌الله را می‌نگرد. بعد، به او اشاره می‌کند که در صف دست چپ او بنشیند.

حبیب‌الله می‌نشیند. خاموشی سنگینی بر مجلس حکم‌فرما است. شاه، پس از لختی سکوت، باز هم چشمان سرد و مصمم‌اش را، از پشت شیشه‌های عینک، به حبیب‌الله می‌دوزد و می‌پرسد: «خوب، حبیب‌الله خان، از این همه خون‌ریزی و ویرانی که در افغانستان کردید، چه منظوری داشتید؟» حبیب‌الله جواب می‌دهد: «تا وقتی که من اختیار داشتم، هر چیزی را که خیر افغانستان می‌دانستم، اجراء کردم. حالا که شما اختیاردار افغانستان شده اید، هر چه را که خیر افغانستان می‌دانید، همان‌طور اجراء کنید!» شاه می‌گوید: «خوب، حالا شما چند روزی استراحت کنید. باز خواهیم دید.» گفت‌وگو همین‌جا پایان می‌یابد. حبیب‌الله بر می‌خیزد و بیرون می‌رود.

روبه‌رو شدن و گفت‌وگوی محمدنادرشاه و حبیب‌الله کلکانی را، خلیلی نیز در «عیاری از خراسان» اش آورده است. در این روبه‌رو شدن، حبیب‌الله کلکانی به روایت استاد خلیلی می‌گوید: «خدایا، تو گواه باش، با همه خطراتی که از چار جهت، افغانستان را تهدید می‌کرد، من باغبان‌زاده‌ی بی‌سواد، آن‌را به سلامت و بدون کم‌وکاست، به این محمدنادر خان تسلیم می‌کنم. البته اراده‌ی تو چنین رفته بود. امیدوارم روزی که سلطنت را از خانواده‌ی او می‌گیرند، آن‌ها نیز این امانت را، با حدود کامل‌اش، سلامت به فرزندان وطن بسپارند.»

منبع: چه‌ها که نوشتیم، رهنورد زریاب، چاپ دوم، انتشارات

بنیاد آرمان شهر، صص ۱۹۷-۱۹۹

جاری در کشور می‌باشد. اگر سران شورای ائتلاف برای نجات افغانستان تمام قدرت و توان شان راهمانگ با جریان‌های دیگر وهم‌سو با آن‌ها بسیج نمایند، امکان ایجاد تحول در بستر فرسوده و غیرمعیاری ساختار کنونی ممکن بوده و می‌تواند از خودکامگی‌ها و تک‌روی‌های سران حکومت بکاهد. اما اگر این تحولات و جریان‌ها برای دادخواهی‌های شخصی و نزدیک شدن به منابع قدرت باشد، نه تنها که مشکلات و ناهنجاری‌های کنونی را نمی‌تواند سامان دهد، بل که بر شدت و حدت بحران‌ها افزوده و در حقیقت پاسخ شخصی به ناهماهنگی‌های حکومت در جهت جذب ظرفیت‌های حزبی و نادیده‌گرفتن مطالبات فردی و تیمی می‌باشد، که به صورت حتم نمی‌تواند در جریان نابسامان سیاسی موجود و فضای پرتلاطم و متشنج کنونی به عنوان یک مرکز نجات‌بخش عمل کنند، بل که در متن بحران‌ها و طوفان‌های جاری غرق خواهد شد.

بنابراین بهتر این خواهد بود که هم جریان‌های سیاسی موافق با حکومت، هم ائتلاف‌های سیاسی مخالف با آن، مصلحت سیاسی و منافع جمعی مردم را در نظر بگیرند و در روشنی ارزش‌های دموکراتیک و انسانی برای اصلاح، به‌سازی و پاسخ‌گو ساختن حکومت کار کنند. واقعیت امر این است که در عصر کنونی، سیاست‌های انحصارگرایانه و افکار دیکتاتورمآبانه نمی‌تواند دوام بیاورد و به نیازهای جامعه‌ی متکثیر امروزی پاسخ بگوید، بل که سیاست‌ها باید به گونه‌ی باشد که در آئینه‌ی آن تمامی جناح‌ها و شهروندان نقش و رأی خود را ببینند و در بستر آن به عنوان فاعل مختار عمل کنند. در این صورت است که بدون شک منازعه‌ی تاریخی قدرت سیاسی در کشور حل می‌شود و ثبات اجتماعی تأمین می‌گردد.

افغانستان»، عطا محمد نور «والی بلخ و رییس اجرایی حزب جمعیت اسلامی» و محمد محقق «معاون دوم ریاست اجراییه و رهبر حزب وحدت مردم افغانستان» در ترکیه شکل گرفت و با به عرصه‌ی مبارزات سیاسی در کشور نهاد. هرچند واکنش‌ها نسبت به این جریان تازه وارد در بستر سیاست افغانستان آتی و فوری بود، به گونه‌ی که موافقان نظام همه با یک صدا آن‌را مخل کلیت نظام عنوان نمودند تا جایی که حتی تالار پارلمان شاهد دودستگی میان وکیلان بود، و اما عده‌ی از شخصیت‌های سیاسی خارج از چوکات حکومت نگاه متفاوت به این ائتلاف سیاسی داشتند و از آن به عنوان جبهه‌ی بازدارنده‌ی خودکامگی حلقه‌ی ارگ یاد کردند. رهبران و سازماندهندگان این ائتلاف با اعلام بیانیه‌ای دلایل شان را برای ایجاد این جریان سیاسی برای مردم افغانستان و رهبران جهان بیان نمودند. این‌که ایجاد چنین تحکات سیاسی تا چه حد می‌تواند در شرایط کنونی کشور موفقیت‌آمیز باشد، نیازمند مطالعه‌ی دقیق ابعاد و پرده‌های موجود سیاسی در افغانستان بوده که هر کدام در سطح و جای‌گاه خود از اهمیت فوق‌العاده برخوردار بوده و در شکل‌گیری چنین تحولات و جریان سیاسی سهم به‌سزایی دارند. اما آن‌چه به عنوان مهم‌ترین سوال در اذهان متبادر می‌شود این است که چه عواملی باعث گردیده است تا رهبران مطرح و چهره‌های شاخص اقلیت‌های قومی افغانستان، دور یک میز گیرد بیایند و دست به چنین ائتلاف بزنند.

آن‌چه به عنوان پاسخ اجمالی از میان انبوهی از پارادیم‌های متشکله‌ی این جریان می‌توان یاد آور شد این است که این ائتلاف به رغم برخی چالش‌های درونی و بیرونی خود پاسخی محکم و مستحکم در قبال یکه‌تازی‌های حلقه‌ی ساکن در ارگ بوده و پیام آن حساسیت نسبت به موضوعات

اما تمامی این تلاش‌ها در ظرف هویتی یک بستر گفتمانی انحصارگرایانه شکل عینی گرفت واز گفت‌وگوهای ملی فرسنگ‌ها فاصله پیدا نمود. مدیران سیاسی و در رأس آن سردمداران ارگ و سپیدار با پاکداشتن روی احساسات عدالت‌طلبانه و نادیده انگاشتن حقوق شهروندی با خواسته‌های حق‌محورانه بازی نمودند و از چنین جنبش‌ها و جریان‌های عدالت‌خواهی با عناوین نامیمون و فاقد ارزش‌های انسانی و موازین مدنی یاد کردند و آنان را به علت بیان حقایق، ناقضان ارزش‌های سیاسی و مخل کلیت نظام در گوشه گوشه‌ی افغانستان مورد ستم و حتاکی قرار دادند و دست به بازداشت و محاکمه آنان زدند. این حرکت نامعقول حکومت که بدون شک از جوی خاک‌آلود یک تفکر ناسالم و مصاب به انحصارطلبی خودخواهانه آب می‌خورد، باعث گردید تا شکاف‌های مختلف با رنگ و پوست‌های گوناگون در بستر سیاسی کشور شکل بگیرد و به جذب نیرو بپردازد.

هرچند وظیفه‌ی شاخص و اساسی حکومت مردمی مدیریت چنین شکاف‌ها بوده و تلاش برای به حداقل رساندن آن‌ها است، اما با کمال تأسف در ساختار سیاسی کنونی نه تنها که با عینک واقعی به آن نگاه نمی‌گردد، بل که با دوربین‌های ملبس به لباس مصالح سیاسی حلقه‌ی ارگ و سازوکارهای مروجی سیاست افغانی، نه مصلحت و منافع ملی، به آن خیره می‌شود، که با چنین برداشتی تحت هیچ شرایطی نمی‌توان به گفتمان واحد ملی و اجماع کشوری رسید .

در تازه‌ترین شکاف‌ها می‌توان به ائتلاف سه حزب سیاسی «شورای ائتلاف برای نجات افغانستان» اشاره نمود، ائتلاف که به محوریت؛ جنرال دوستم «معاون خلع صلاحیت شده‌ی رییس جمهور و رهبر حزب جنبش ملی

مثلث طلایی و نقش سازمان‌های...

هرئین جهان و سود سرشار آن که به میلیاردها دلار می‌رسید مورد توجه سازمان‌های مافیایی و موسسات مالی و سرویس‌های اطلاعاتی قرار گرفت. با فروپاشی اتحاد شوروی تولید تریاک به شکل سرسام‌آوری بالا رفت. قاچاق هروئین در «مثلث طلایی» بین صد الی دوصد میلیارد دلار در پایان قرن بیستم می‌رسید که یک سوم مواد مخدر جهان را تشکیل می‌داد.

براساس آمار سازمان ملل متحد درآمد مواد مخدر در سطح جهان سالانه بیش از پنج‌صد میلیارد دلار است. سازمان رسمی مبارزه با مواد مخدر آمریکا معتقد است که از سال ۲۰۰۰م به این سو نزدیک به هفتاد درصد تولید تریاک جهانی و هشتاد درصد مواد مخدر مشتق از تریاک در اروپا از طریق افغانستان تأمین شده است. مافیای قدرتمند مالی غربی و اتحاد شوروی سابق که در انجام جنایات سازمان داده شده متحد هستند، برای کنترل استراتژیک قاچاق هروئین جهانی رقابت دارند. میلیاردها دلار عواید قاچاق مواد مخدر به سیستم بانکی غربی سپرده می‌شوند، اکثر بانک‌های بزرگ بین‌المللی در هماهنگی با شعبه‌های خود در کشورهای بهشت مالیاتی به سفید کردن و پول‌شویی مبالغ هنگفت‌الدرهای مواد مخدر مشغولند. در نتیجه‌ی تجارت بین‌المللی مواد مخدر که سود سالانه‌ی آن به صدها میلیارد دلار سر می‌زند به اندازه‌ی تجارت نفت اهمیت پیدا می‌کند. از این لحاظ کنترل ژئوپولیتیک شبکه‌های مواد مخدر به اندازه‌ی کنترل لوله‌های نفت و گاز اهمیت استراتژیک دارد.

بر اساس اطلاعات که توسط رسانه‌ها به نشر رسید، تنها در سال ۱۳۹۳ خورشیدی، داعش از قاچاق مواد

تجارت مواد مخدر مستقیم زیر نظر سازمان سیا انجام می‌شد، با پیش روی مجاهدین و زیر کنترل درآوردن زمین‌های زراعتی بیش‌تر از دست دولت مورد حمایت شوروی در افغانستان آنان کشت مواد مخدر را به دهاقین تحمیل کردند تا مالیات انقلاب پرداخته شود و هزینه‌ی جنگ با شوروی به دوش امریکا نیافتد.

در آن سوی مرز، یعنی پاکستان؛ رهبران جهادی و سازمان‌های محلی با پیش‌بانی «ای اس آی» صدها لابراتوار تولید هروئین تأسیس کردند. جالب آن‌که در تمام این دوران، نمایندگی سازمان مبارزه با مواد مخدر ایالات متحده‌ی امریکا در پاکستان، اصلن عملیات دست‌گیری یا توقیف انجام نداده بود، مأموران امریکایی مسوول از تحقیق در مورد قاچاق هروئین که چهره‌ی مجاهدین را مخدوش می‌کرد امتناع ورزیدند، سیاست امریکا در مبارزه با مواد مخدر تابع از بین بردن نفوذ شوروی در این کشور بود، در سال ۱۹۹۵م مسوول سابق عملیات سیا در افغانستان، اعتراف کرد که سازمان سیا مبارزه علیه قاچاق مواد مخدر را فدای مبارزه علیه شوروی نمود. وی در این رابطه می‌گوید: «مأموریت اصلی ما بالا بردن مشکلات و اشتباهات شوروی‌ها بود. ما واقعن نه وقت داشتیم و نه نیرویی که به مبارزه با قاچاق مواد مخدر اختصاص دهیم. فکر نمی‌کنم که از این جهت باید متأسف باشیم، بخاطریکه ما به هدف اصلی خود رسیدیم.»

شوروی افغانستان را ترک کرد. بعد از جنگ سرد فقط منابع سرشار نفت و گاز نبود که آسیای مرکزی را به منطقه‌ی استراتژیک تبدیل کرد، بل که افغانستان نیز به دلیل تولید ۷۵ درصد از



- تنها "گپ مردم" بازتاب‌دهنده‌ی موضع‌گیری رسمی نشریه است و مسئولیت نوشته‌های دیگر به عهده‌ی نویسندگان آن می‌باشد.
- "صدای مردم افغانستان"، از ارسال نوشته‌های خوب شما استقبال می‌کند.

اداره‌ی نشریه در ویرایش، نشر و یا عدم نشر نوشته‌ها دست باز دارد.

فیس‌بوک: هفته‌نامه صدای مردم

آدرس دفتر: کابل، کارته ۳، سرک شش، نزدیک ریاست پاسپورت

مدیر مسئول
عبدالخالق آزاد
شماره‌ی تماس: ۰۷۹۸۵۷۷۸۰۸
سر دبیر
اسحق‌علی احساس
ایمیل: sadaaym@gmail.com

زیر نظر شورای نویسندگان

سال چهارم، یکشنبه، ۱۸ سرطان ۱۳۹۶ هجری خورشیدی، ۹ جولای ۲۰۱۷

شماره‌ی ۱۳۹

نقد اجتماعی

دین و هنر؛ هویت‌پذیری و هویت‌دهی

جلیل رونق

دین تاریخی ما به لحاظ قابل فهم بودن‌اش در تاریخ، تا کنون نه در پویایی فرهنگ نقش داشته و نه وقایع تاریخی و سرگذشت ما را در درون‌اش ثبت کرده‌است، فقط چیزی که در طول تاریخ در خاطرات ما انبار کرده، تراش بی‌بدیل فرهنگ هویتی ما در فرهنگ اولی دین «عربی» بوده‌است. اما هنر؛ به خصوص دمبوره، روزگار ما را بی‌بدیل ثبت تاریخ کرده و در خنیاپی و سراینده‌ی‌اش هم‌واره به ما هویت بخشیده‌است که این هویت در واقع ذات فرهنگ متمایز ما می‌باشد.

هویت‌دهی اقوام در تاریخ، برای زمانه و تاریخ، دین نبوده‌است؛ یعنی دین با هویت مشخصی، جانب اقوام برای هویت‌پذیری می‌آید که در هویت‌پذیری، نه تنها فرهنگ تاریخی فراموش می‌شود، بلکه به اجبار خون‌خوارانه، این فرهنگ زایل در فرهنگ دینی می‌شود. آن‌گاه چیزی که فراموش می‌شود، فرهنگ دارنده‌ی روایت سرگذشت و تاریخی اقوام می‌باشد؛ روایت سونامی فرهنگی در فرهنگ دیگر، که در آینده، جامعه‌ی بی‌هویت سنتی را بنیان می‌نهد؛ جامعه‌ای که عناصر فرهنگی آن در تضاد هم می‌باشد و لذا وحدت فرهنگی در آن امکان وجود نمی‌یابد؛ بی‌دلیل نیست که طالبان در سایه‌ی فرهنگ اسلامی، پس از هزاران سال تندیس‌های بودایی بامیان را ویران کرد.

اما هنر به آدمیان هویت می‌بخشد، فرهنگ را پویا و بالنده می‌کند و گذشته‌ی تاریخی آدمی را در لطافت ظرافت‌مندانه‌اش، ثبت می‌کند که می‌توان با آن هم گذشته‌ی بالنده را باور کرد و هم می‌توان با افتخار به آن، چشم به آینده دوخت و ظرافت‌مندانه‌تر، فرهنگ نو بنیان نهاد. از دیگر سو، فرهنگ بالنده در هنر، بستر مناسب‌تری برای شکوفایی هنر می‌باشد که هنر در آن متخصص‌تر و هنرمند و جامعه آگاه‌تر می‌شود. تنها در چنین حالت است که ما به جای سونامی شرم‌آور فرهنگی و هنری، افتخار فرهنگ متعالی را خواهیم داشت و در نتیجه با فرهنگ متعالی هویت خواهیم یافت.

از سویی برای فردیت آدمی، هنر درون آدمی را تفقد می‌کند که دین هم این تفقد را برای آدمی دعوا دارد، اما چیزی که هنر دارد و دین ندارد، تجربه‌ی عینی و همگانی آن تفقد است؛ یعنی جان ژنده‌ی هنر در ژنده‌پوشی دین نمی‌گنجد؛ به خصوص در فرهنگ ما، موسیقی و دمبوره نسبت به دین این حالت را دارد؛ یعنی در ضرب موسیقی ما می‌توانیم در عمل شادمانه برقصیم، ولی بهشت موهوم را حتماً نمی‌توانیم تصور کنیم. بی‌آمد چنین ناخبرگی دینی و تجربه‌شدگی هنر، دین را نالسانی‌تر کرده‌است و لذا تقدس غیرعقلی و دست‌نیافتنی به آن داده است و هنر را انسانی‌تر کرده‌است که چهره‌ی انسانی هنر، به هنر تقدس داده‌است. تقدس دینی و هنری درست در همین نقطه‌ی تجربه‌پذیری و تجربه‌ناپذیری عینی و عام می‌باشد که در تقابل هم قرار می‌گیرد و هم دیگر را نفی می‌کند تا این‌که برای اثبات ماهیت هم‌دیگر، یک‌دیگر را به میدان تفقد روان آدمی بیاورد؛ یعنی دین هم‌واره لاهوتی مانده‌است و هنر بیش‌تر چهره‌ی ناسوتی دارد که در واقع آدمی در عالم ناسوت، خالق هویت خویش است و در عالم لاهوت بنده‌ی هویت خالق بالاتر از خویش می‌باشد.

در واقع اعلامیه‌ی علمای بامیان و موضع‌گیری‌های اخیر سید عیسا حسینی و سید محسن حجت، همین تضاد هویت‌دهی و هویت‌پذیری آدمی می‌باشد که هویت‌پذیرفتن از سوی دین و علما به میزان نابودی فرهنگ اصیل ما خطرناک و مسخ کردن آن در ورطه‌ی هویت‌پذیری، می‌باشد. در احیای هویت فرهنگی ما، دین همیشه ناقض ارزش‌ها و فراموشی عناصر فرهنگی بوده‌است/ خواهد بود، ولی هنر؛ به ویژه دمبوره، تنها معجون حامل سرنوشت تاریخی و راوی روان اندوه و شادی تجربی ما بوده‌است که بی‌آن نمی‌توانیم هویت مان را در تاریخ خوب‌تر بیابیم و هویت تعالی‌تری برای تاریخ ما بسازیم.

کوهبندی

منازعه‌ی توزیع قدرت و امتیاز در افغانستان بحث تازه و امروزی نیست. بنیاد این منازعه به رقابت میان اعیان قبایل و ملاکان بزرگ اقوام به جرگه‌ی مزار شیر سرخ در سال ۱۷۴۷م و حتا دورتر از آن بر می‌گردد. این منازعه زمانی همانند آتش زیر خاکستر از انتظار مخفی و در مقاطع دیگر مبدل به حوادث هولناک و خونین شده است. اما در سی سال اخیر، به ویژه در آخرین دهه‌ی قرن بیستم این منازعه بنا به عوامل متعدد داخلی و خارجی تبدیل به آسیب‌های زیان‌بار سیاسی، اجتماعی و نظامی گردیده است.

کنفرانس بن اول و سرهم‌بندی قانون اساسی اخیر، به آن وجهه‌ی قانونی داده و هویت‌ها را شکل رسمی داد. این هویت‌ها که پیش از این، از منظر ورود به مناسبات اقتصادی و فرهنگی با همدیگر تفاوت‌های اساسی داشت، پس از آن حادثه به روشنی تعریف گردید و حتی حدود و ثغور فیضی آن در اسناد بعدی مشخص و روشن شد. بدون شک می‌توان ادعا کرد، که سران اعیان و طبقات حاکم منسوب به این هویت‌ها بنا به عقب‌ماندگی سیاسی، فرهنگی و اختناق حاکم، هیچ کدام نتوانسته اند، مطالبات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی شان را بر مبنای داعیه‌ی هویتی قومی تدوین و تئوریزه نمایند.

بحث تئوریک و تدوین برنامه‌های آنان اغلب درون کشورهای همسایه سامان یافته اند و داعیه‌داران سنتی منسوب به این هویت‌ها در این زمینه سترون و مختن بوده و تا کنون از لحاظ تاریخی سند مدون را در این زمینه عرضه نتوانسته اند. داعیه‌ی برافراشتن برنامه‌ی هویتی برای بسیاری از اقوام حاکم، منشاء بیرونی داشته و شبکات داخلی در الگوگیری از آن داعیه‌ها، مطالبات شان را جسته گریخته سرهم‌بندی و یا تدوین کرده اند.

در این زمینه می‌توان از احزاب و سازمان‌های قومی بیرون از کشور به ویژه از احزاب منسوب به پشتون‌ها، هزاره‌ها و بلوچ‌ها در پاکستان و موضوع حق تعیین سرنوشت قومی برای اقوام، از نویسندگان تاجیک و ازبک در آسیای مرکزی و یا ایران و آن هم اغلب در چوکات زبان و قومیت در موارد مطالبات تاجیک‌ها، ازبک‌ها، ترکمن‌ها، پامیری‌ها و غیره در شمال کشور نام برد. تأثیر اقوام مرتبط به منشاء خونی اقوام داخل افغانستان از بیرون در این زمینه چشم‌گیر بوده و حتی از باورهای مذهبی هم اثر آن بیش‌تر به نظر می‌رسد. بارها شاهد بوده‌ایم، که زعمای افغانی در کنار اربابان بیرونی و منابع حمایتی خارجی شان در مراسم تاج‌گذاری، هر یک نخبگان و اعیان منسوب به هویت‌های قومی شان را از بیرون دعوت و موفقیت مشترک شان را برای همدیگر تبریک گفته اند. ویژگی اساسی هویت‌های قومی خارجی و اما مرتبط با هویت‌های قومی داخل افغانستان در این است که آن‌ها مشخص با برافراشتن درفش قومی مطالبات شان را با دولت‌های متبوع در میان گذاشته اند.

پشتون‌ها، بلوچ‌ها و هزاره‌های پاکستان در این مورد پیش‌تاز بوده و هر یکی با درفش قومی در سیاست ملی کشور شان سهم گرفته اند، پشتون‌خواه ملی عوامی پارتی، هزاره دموکراتیک پارتی، تنظیم نسل نو هزاره، ارتش آزادی بخش

گردهمایی‌های ملانصرالدینی در ارگ نیز از آن ترفندهای است که با خاک زدن در چشم مردم می‌خواهند وجدان بیدار و آگاه جامعه را از مسیر که انتخاب کرده منحرف سازند. حلقه‌ی قومی تباری ارگ، که با یورش جنبش‌های اجتماعی غیر هم‌خون، زیر فشار قرار گرفته، می‌کوشد، تا هر چه زودتر درون این جنبش‌ها نفوذ کند و با خریداری و وعده وعید به نخبگان آن، این جبهه را از مسیرش منحرف نماید، تا در منازعه‌ی درون طبقاتی با اعیان اقوام دیگر، سلطه‌ی انحصاری‌اش را تا رسیدن به انتخابات آینده، حفظ نموده و روان جامعه را در خدمت‌اش سمت‌وسو دهد. و اما ائتلاف جدید، که از آگاهی و شعور بلند مردمش آگاهی کامل دارد، و جنبش‌های اجتماعی را ناقوس زوال شان می‌پندارد، در تقلا می‌یابد تا با ایجاد موج دیگر، مطالبات مردم را کاذبانه دزدیده و جنبش‌های اجتماعی را از مسیر طبیعی‌اش منحرف ساخته و در خدمت‌اش قرار دهد. اما بی‌خبر از آن‌که جنبش‌های اجتماعی حامل باورها و مطالبات عادلانه و انسانی مردم اند.

در این منازعه که هر کدام به اشاره‌ی منابع حمایتی شان از بیرون دل بسته اند، تا جای که گذشته به ما آموخته، موفقیت از آن دسته‌ای است که ظاهران حمایت قدرت‌برتر را با خود داشته باشد ولی تجربه‌ی تاریخی نشان می‌دهد که هیچ حلقه‌ی بدون هماهنگی با دیگر جریان‌های سیاسی نتوانسته به ثبات سیاسی مورد نیاز دست یابد و دیگران را همانند گذشته کاملن مطیع و خدمت‌گذار دربار سازد.

نقش جنبش‌های اجتماعی، در این میان عمیق‌تر از آن است، که صاحبان قدرت در مورد آن می‌اندیشند. این جنبش‌ها پایه‌ی عمیق اجتماعی و سیاسی داشته و هیچ‌گاه امکان مهار آن در صورت که به مطالبات آنان گوش فرا داده نشود، وجود ندارد. این حکم تحولات تاریخی جوامع بشری است، که تمام جوامع بشری مزه‌ی تلخ و شیرین آن را کم یا زیاد تجربه کرده اند.



خیزش‌های مردمی زیر فشار قرار گرفته، ثبات و قدرت شان زیر سوال قرار می‌گیرد.

دهه‌ی دموکراسی ظاهرخانی، که از بطن آن جنبش‌های چپ و راست، زیر رهبری طبقات متوسط و اغلب شهری به راه انداخته شد، تکرار آن، در این روزها در قالب اعتراضات مدنی توسط جنبش تبسم، روشنایی و رستاخیز تغییر، که اغلب توسط نخبگان منسوب به لایه‌های متوسط و پایین جامعه اداره و رهبری می‌شوند، یک‌بار دیگر وسعت تنفر وسیع اجتماعی را نسبت به اعیان و طبقات حاکم جوامع چند هویتی کشور عریان می‌سازد. این عصیان اجتماعی، که توسط اعیان مستقر در ارگ با دسایس پیدا و پنهان و حتی با کانتینر و آتش سرکوب می‌گردد، اعیان دیگر اقوام را در محور ائتلاف انقره گرد هم می‌آورد، تا از حوزه‌ی اقتدار اجتماعی سیاسی و امتیازات اقتصادی شان زیر سرنیزه و منابع حمایت بیرونی شان دفاع نمایند.

گردهمایی‌های ملانصرالدینی در ارگ نیز از آن ترفندهای است که با خاک زدن در چشم مردم می‌خواهند وجدان بیدار و آگاه جامعه را از مسیر که انتخاب کرده منحرف سازند. حلقه‌ی قومی تباری ارگ، که با یورش جنبش‌های اجتماعی غیر هم‌خون، زیر فشار قرار گرفته، می‌کوشد، تا هر چه زودتر درون این جنبش‌ها نفوذ کند و با خریداری و وعده وعید به نخبگان آن، این جبهه را از مسیرش منحرف نماید، تا در منازعه‌ی درون طبقاتی با اعیان اقوام دیگر، سلطه‌ی انحصاری‌اش را تا رسیدن به انتخابات آینده، حفظ نموده و روان جامعه را در خدمت‌اش سمت‌وسو دهد. و اما ائتلاف جدید، که از آگاهی و شعور بلند مردمش آگاهی کامل دارد، و جنبش‌های اجتماعی را ناقوس زوال شان می‌پندارد، در تقلا می‌یابد تا با ایجاد موج دیگر، مطالبات مردم را کاذبانه دزدیده و جنبش‌های اجتماعی را از مسیر طبیعی‌اش منحرف ساخته و در خدمت‌اش قرار دهد. اما بی‌خبر از آن‌که جنبش‌های اجتماعی حامل باورها و مطالبات عادلانه و انسانی مردم اند.

در این منازعه که هر کدام به اشاره‌ی منابع حمایتی شان از بیرون دل بسته اند، تا جای که گذشته به ما آموخته، موفقیت از آن دسته‌ای است که ظاهران حمایت قدرت‌برتر را با خود داشته باشد ولی تجربه‌ی تاریخی نشان می‌دهد که هیچ حلقه‌ی بدون هماهنگی با دیگر جریان‌های سیاسی نتوانسته به ثبات سیاسی مورد نیاز دست یابد و دیگران را همانند گذشته کاملن مطیع و خدمت‌گذار دربار سازد.

نقش جنبش‌های اجتماعی، در این میان عمیق‌تر از آن است، که صاحبان قدرت در مورد آن می‌اندیشند. این جنبش‌ها پایه‌ی عمیق اجتماعی و سیاسی داشته و هیچ‌گاه امکان مهار آن در صورت که به مطالبات آنان گوش فرا داده نشود، وجود ندارد. این حکم تحولات تاریخی جوامع بشری است، که تمام جوامع بشری مزه‌ی تلخ و شیرین آن را کم یا زیاد تجربه کرده اند.